

مدار توسعه

دکترین توسعه در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰

در این شماره می‌خوانید:

دکترین توسعه در دهه ۱۹۷۰: توزیع درآمد و فقرزدایی

دکترین توسعه در دهه ۱۹۸۰: ثبات اقتصاد کلان و تعدیل ساختاری



جلسه چهارم:

دکتترین توسعه در دهه ۱۹۷۰



International
Labour
Organization

دستاوردهای مفهومی

توسعه یکپارچه روستایی و کشاورزی:

شناخت فرایند تحول کشاورزی سنتی و ترویج استراتژی یکنواخت (مدرن سازی تدریجی کشاورزی از پایین به بالا).

نقش بخش غیررسمی: بخش غیررسمی که غالباً نادیده گرفته می شد، به عنوان بخشی کارآمد، پویا و تبعیض دیده شناخته شد. مطالعات سازمان بین المللی کار (ILO) برپتانسیل آن در رشد تولید و اشتغال تأکید داشت.

ارتباط متقابل متغیرهای اقتصادی و

جمعیتی: مطالعاتی درباره ارتباط بین آموزش، تغذیه، بهداشت، باروری و مهاجرت انجام شد. مدل «هریس - تودارو» مهاجرت را تابعی از تفاوت های دستمزدی بین مناطق شهری و روستایی و احتمال یافتن شغل دانست.

ملاحظات اجتماعی - اقتصادی در

سرمایه گذاری: تلاش هایی برای لحاظ کردن اهدافی مانند اشتغال و توزیع درآمد در ارزیابی و انتخاب پروژه ها صورت گرفت.

بحران توسعه مبتنی بر تولید ناخالص ملی (GNP)

تا دهه ۱۹۷۰، ناکامی استراتژی های مبتنی بر رشد تولید ناخالص ملی در حل مشکلات فزاینده توسعه در بسیاری از کشورهای جهان سوم، منجر به بازاندیشی اساسی در فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی شد. مشکلات اصلی شامل افزایش بیکاری، نابرابری درآمدی، مهاجرت روستا به شهر و بدهی های خارجی بود. فرضیه یکسان انگاری رشد اقتصادی با توسعه اجتماعی و اقتصادی، در بسیاری از محافل رد شد.

تغییر در اهداف توسعه

کاهش فقر و نابرابری درآمدی به اهداف اصلی توسعه تبدیل شدند. برنامه اشتغال جهانی سازمان بین المللی کار (ILO) بر بهبود سطح زندگی فقرا از طریق ایجاد اشتغال تأکید داشت. هدف واقعی و اساسی، بهبود استانداردهای زندگی همه اقشار جامعه، به ویژه فقیرترین و محروم ترین گروه ها بود.

منبع:

Thorbecke, Erik. 2019. «The History and Evolution of the Development Doctrine, 2017-1950». In Palgrave Handbook of Development Economics, pp. 104-112. Palgrave Macmillan

دکترین توسعه در دهه ۱۹۸۰

بحران بدهی و تغییر به سمت تعدیل اقتصادی

مهم‌ترین اتفاق در دهه ۱۹۸۰ بحران بدهی بود که در سال ۱۹۸۲ از مکزیک آغاز شد و به سایر کشورهای در حال توسعه سرایت کرد. این بحران موجب تغییر شدید در اولویت‌های توسعه شد. دستیابی به تعادل خارجی (تراز پرداخت‌ها) و تعادل داخلی (بودجه‌ای) به اهداف اساسی و شرایط ضروری برای بازگشت رشد اقتصادی و کاهش فقر تبدیل شدند. همچنین سیاست‌های توسعه از استراتژی‌های بازتوزیع همراه با رشد و تأمین نیازهای اساسی (مدل دهه ۱۹۷۰) به سیاست‌های تعدیل اقتصادی برای برقراری ثبات کلان تغییر کرد.

سیاست‌های تثبیت و تعدیل ساختاری

سیاست‌های تثبیت بر کاهش کسری تراز پرداخت‌ها و کسری بودجه تمرکز داشتند. همچنین سیاست‌های تعدیل ساختاری بر اصلاح قیمت‌های نسبی و رفع چسبندگی‌های ساختاری (Structural Rigidities) تأکید می‌کردند. یک بسته تعدیل اقتصادی معمولاً شامل اقداماتی مانند کاهش ارزش پول، حذف قیمت‌گذاری‌های مصنوعی، آزادسازی تجاری و اصلاحات نهادی در سطح بخش‌ها بود.



استراتژی‌های جدید توسعه

توزیع همراه با رشد: استراتژی‌ای که بر تخصیص سرمایه به پروژه‌هایی که به فقرانفع می‌رساند، تمرکز داشت.

نیازهای اساسی: بر تأمین نیازهای اساسی مانند غذا، مسکن، پوشاک، آب آشامیدنی سالم، بهداشت و آموزش تأکید داشت و در برخی موارد، اصلاحات ساختاری مانند اصلاحات ارضی را در بر می‌گرفت.

توسعه یکپارچه روستایی: بر بهبود وضعیت کشاورزی سنتی از طریق اعطای تسهیلات و کمک‌های فنی تأکید داشت و به یک استراتژی گسترده‌تر برای توسعه کشاورزی منجر شد.

نظریه‌های نئومارکسیستی درباره توسعه نیافتگی و وابستگی

این نظریه‌ها توسعه نیافتگی را نتیجه ساختارهای جهانی دانسته و معتقد بودند که کشورهای در حال توسعه به عنوان «پیرامون»، تولیدکننده مواد خام برای «مراکز» صنعتی توسعه یافته هستند. راه‌حل‌های پیشنهادی شامل کنترل دولتی بر دارایی‌ها و اتکای به خود بود.

نتیجه

تغییر دکترین توسعه در دهه ۱۹۷۰ پیامدهای عمیقی برای سیاست‌گذاری و اقدامات توسعه‌ای داشت. این تغییر موجب تمرکز بیشتر بر عدالت اجتماعی، توسعه انسانی و رویکردهای مشارکتی شد. همچنین، تلاش‌های جدیدی برای گردآوری داده‌ها و انجام پژوهش‌هایی به منظور درک بهتر پویایی‌های پیچیده توسعه شکل گرفت. درحالی‌که راه‌حل‌های رادیکال پیشنهادی از سوی نظریه‌پردازان وابستگی کمتر مورد توجه سیاست‌گذاران قرار گرفت، نقد آن‌ها از نظم اقتصادی جهانی همچنان در مباحث معاصر درباره نابرابری و عدالت جهانی طنین‌انداز است.

مشارکت‌های نظری

سرمایه انسانی: مکتب رشد درون‌زانش سرمایه انسانی رابه عنوان عاملی تعیین‌کننده در توسعه پررنگ‌ترکرد.

تجارت ورشد: مطالعات تجربی بر رابطه قوی بین سیاست‌های تجاری برون‌گرا ورشد اقتصادی تأیید کردند.

مکانیزم اصلی اثرگذاری تجارت بررشد، انتقال فناوری ویادگیری ازطریق عمل (Learning by Doing) بود.

اقتصاد نهادگرای جدید: این رویکرد نقش نهادها را در کاهش هزینه‌های مبادله و ایجاد انگیزه‌های ضدفساد برجسته کرد. پیشرفت اصلی این نظریه تأکید بر رفتار استراتژیک افراد و گروه‌های سازمان یافته در شرایط بازارهای ناقص بود.

مدل‌های تعادل عمومی ودستربی به داده‌های جدید

دهه ۱۹۸۰ شاهد توسعه مدل‌های تعادل عمومی بود که بر اساس ماتریس‌های حسابداری اجتماعی (SAMS) برای شبیه‌سازی تأثیر سیاست‌ها بر توزیع درآمد طراحی شدند. دستربی بیشتر به اطلاعات آماری، مانند پیمایش‌های درآمد وهزینه خانوار (نظیر مطالعات استاندارد معیشت بانک جهانی)، تحلیل‌های دقیق‌تری از فقر و توزیع درآمد راممکن ساخت.

ایدئولوژی بازار محور ونقش دولت

این دهه شاهد سلطه ایدئولوژی بازار محور بود که با نفوذ رهبران سیاسی همچون ریگان وتاچرتقویت شد و بر کوچک‌سازی دولت وتکیه بر نیروهای بازار تأکید داشت. البته تناقض‌هایی در این سیاست وجود داشت؛ زیرا اجرای موفق سیاست‌های تعدیل اقتصادی نیازمند دولتی کارآمد وقوی بود. همچنین، سرمایه‌گذاری دولتی در آموزش برای مقابله با کمبود سرمایه انسانی ضروری بود که این نیاز با تفکر دولتی حداقلی در تضاد قرار داشت.

بحث درباره کمک‌های خارجی

انتقادهای شدیدی علیه کمک‌های خارجی مطرح شد وبرخی پیشنهاد کردند که باید این کمک‌ها را حذف و آن را با جریان‌های سرمایه خصوصی جایگزین کرد. منتقدان استدلال می‌کردند که کمک‌های خارجی باعث اختلال در عملکرد آزاد بازار شده و مانع از توسعه بخش خصوصی می‌شود. با این حال، بحران بدهی مانع از حذف کامل کمک‌های خارجی شد؛ زیرا منافع مالی عظیمی برای کشورهای صنعتی درگیر در این بحران وجود داشت.

فصل اول : جلسه ۴ از ۵

ارتباط با ما: amir.h.mostaghel@gmail.com

دنبال کنید: @psa_isu_official

@Development_Studies

مدیر مسئول و صفحه‌آرا: حسین ستاری | سردبیر: امیرحسین مستقل

آدرس: تهران، پل مدیریت، دانشگاه امام صادق (ع) | سال اول، اسفند ۱۴۰۳، شماره چهارم